



”

بالاخره بعد ماه‌ها زحمت، جلسه دفاع با حضور آقای دکتر اردلان، ارفعی و منصوری شروع شد. استریش مشخص بود اما کم روی روال افتاد و خیلی عالی همه سؤالات را جواب داد. جلسه را با درجه عالی تمام کرد. مسعود اولین دکترای فیزیک در ایران و شاگرد ممتاز دوره نامیده شد

خودش را می‌رساند به دانشگاه امریکبیر تا سؤالاتش را از استیادش بپرسد. بعد از چند ماه تلاش واقعا شبانه‌روزی مسعود در مردادماه جلسه دفاعش برگزار شد و نمره خیلی بالایی گرفته بود. و جزو اولین فارغ التحصیلان ارشد فیزیک دانشگاه شریف محسوب شد.

بود. اما مسعود همه علاقه‌اش همین درس خواندن و تحقیق و پژوهش بود. دوست‌هایش را هم دعوت می‌کرد خانه تا باهم برای امتحان و پروژه‌ها درس بخوانند. یادم هست هر هفته، برای درسی که معتقد بود استادش بهتر تدریس می‌کند و بیشتر از او یاد می‌گیرد، با موتور

درس خوانده بودند و کار تحقیقی کرده بودند که وقت نمی‌کردند هیچ تفریحی نکنند. مسعود دوره تحصیلی دکتری را بورسیه شده بود و طبیعتا قرار بود هیأت علمی شود. خودش مدام می‌گفت، سطح علمی کشور پایین است؛ ما باید تلاش کنیم و ایران را به جایگاهی که حقیقتا برسانیم. کار مسعود تعطیلی بردار نبود. دخترم الهام ۷ ماهه شده بود. تابستان فصل سفر رفتن مردم بود و ماهنوز فرصتی برای سفر مشهد پیدا نکرده بودیم. یک شب مسعود مرا صدا زد: «منصوره آماده شو باهم برویم مشهد! من و فریدون و محسن باید برای کار مهمی برویم مشهد، شما هم این دوروز هوایی عوض کنید و ز بارت برید.»

اول دست‌دست کردم که وسط کار و برنامه کجا برویم بعد دیدم سفر از دستم می‌رود آن هم مشهد امام رضا. ساک سفر را بستم و بچه‌ها را آماده سفر شبانه کردم. دکتر عباسی، آدم خوش ذوقی بود پشت پاترول را پتو پهن کرده بود تا بچه‌ها راحت باشند. کل مسیر را ایمان و الهام خوابیدند. جاده بود و تاریکی مطلق و بچه‌ها هم خواب. مسعود و دکتر عباسی به قدری جذاب در باره وجود خدا و مباحث فلسفی صحبت می‌کردند که دلم می‌خواست مسیر تمام نشود و ساعت‌ها بنشینم و گوش کنم و یاد بگیرم. سفر خوبی بود. هم به من و هم به بچه‌ها خوش گذشت. مسعود هم کارش را انجام داد و باهم برگشتیم.